
مدنیت و افزایش ثروت ملی

محمود سریع القلم*

کدام فرآیندها به مدنیت آحاد یک جامعه و رفتارهای مدنی میان آنها می‌انجامد؟ آیا مدنیت یک نتیجه ذاتی است یا یک فرآیند اکتسابی؟ آیا مدنیت در جوامع خاصی تحقق پیدا می‌کند یا عموم جوامع به طور بالقوه استعداد دستیابی به این وضعیت را دارند؟ این پرسشها نه تنها فی ذاته اهمیت دارند بلکه ارتباط مستقیمی با موضوعاتی دارند که در عصر جهانی شدن اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. به عنوان مثال، در منظومه جهانی که ما زندگی می‌کنیم، موقعیت اقتصادی کشورها، جایگاه سیاسی آنها را مشخص می‌کند و به نوبه خود موقعیت اقتصادی محصول اجماع نخبگان سیاسی پیرامون تولید ثروت از یک طرف و تعامل مثبت و انباشتی ملت از طرف دیگر است. به عبارت دیگر، یک روی مهم سکه رشد، فرآیندهایی است که به اعتماد، جامعه‌پذیری، وابستگی متقابل و

* دکتر محمود سریع القلم، استاد دانشگاه شهید بهشتی و عضو هیأت مدیره انجمن ایرانی روابط بین‌الملل است. (masario@ihcs.ac.ir)

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال چهارم، شماره ۴، بهار ۱۳۸۷، صص ۸۷-۷۷.

برقراری اصل قرارداد میان شهروندان یک جامعه برمی‌گردد. در چارچوب کلی این مباحث، این مقاله به رابطه میان دو مفهوم یعنی مدنیت و ثروت ملی می‌پردازد. به عبارت دیگر، آیا میان فکر کردن و سپس تولید کردن که به تدریج به انباشت ثروت ملی می‌رسد و فرآیندهای تعامل مدنی که شاخصهای متعددی مانند اعتماد، کار جمعی، رفتار غیرخشونت‌آمیز در حل و فصل اختلافات دارد ارتباطی وجود دارد؟ فرضیه پایه‌ای مقاله این است که به عنوان یک اصل کلی، پایدار و نسبتاً آزموده، در شرایطی که مردم یک جامعه از طریق غیردولتی به تولید کار، فن‌آوری و ثروت روی آورند، تعامل میان آنها در مسیر مدنیت، فهم متقابل، منافع مشترک و غیرقهری حرکت می‌کند. این فرضیه بر این مفروض استوار است که چون تولید ثروت به ثبات نیاز دارد، روابط میان انسانها را قاعده‌مند و در نتیجه باثبات می‌کند.

در ۲۶ ژانویه ۱۸۱۷، مالتوس طی نامه‌ای به ریکاردو نوشت که ریشه ثروت و فقر ملت‌ها در مطالعات مربوط به اقتصاد سیاسی است. به عبارت دیگر، ساختار سیاسی و ساختار اقتصادی یک ملت وضعیت و حتی سرنوشت آنها را رقم می‌زند. در چهار قرن گذشته، اهتمام انسان غربی که هم‌اکنون جنبه جهانی به خود گرفته است صرف تولید ثروت شده است. هرچند ثروت‌یابی خود به خود می‌تواند هدف باشد ولی فرآیندهایی که به ثروت منتهی می‌شود زمینه‌ساز تحولات مهمی در عرصه فرهنگ و سیاست می‌شود. نقطه شروع تحول در غرب، تحول سیاسی نبود بلکه بولدوزر تولید ثروت بود. اگر قرار بود بحث بر سر عدالت و حاکمیت و حوزه قدرت سیاستمداران باشد هنوز هم در جغرافیای اروپا، میزگرد تشکیل می‌دادند تا اینکه به اجماع فکری برسند که شاید ممکن هم نبود. آنچه که گوی بحث و گفت‌وگو را از دست سیاسیون و فلاسفه ربود، اراده قوی علاقه‌مندان به تولید ثروت بود. مبنای تولید ثروت نیز از فن‌آوری در قرن هجده انگلستان آغاز شد. عده‌ای علاقه‌مند به تولید ثروت در پی گسترش ارتباطات اجتماعی بودند. از آنجا که انقلاب صنعتی ابتدا با انقلاب تکنیکی و روشی آغاز شد، ضروری می‌بود که از افراد توانمند در تولید فن‌آوری استفاده شود. بدین‌صورت از

کسانی که توانایی فکری و ابداعی داشتند تقدیر می‌شد. این نوع رهیافت اجتماعی، نوع تعامل انسانها را از روابط مبتنی بر زور به روابط مبتنی بر نیاز و کار فکری متحول نمود. انقلاب صنعتی باعث شد که هزاران نفر با فکر و تدبیر و شناخت محیط و تغییر شرایطی که در آن زندگی می‌کنند بدون آنکه دولت دخالتی در آن داشته باشد به وجود آیند. به عبارت دیگر، تنظیم جدید روابط اجتماعی مبتنی بر استفاده فکری انسانها زمینه‌ساز ارزشمند شدن فکر و توانایی یکایک شهروندان گردید.

انقلاب صنعتی تغییرات وسیع دیگری را نیز به وجود آورد. شهرنشینی و تولید انبوه و نیاز به بازارهای مصرفی، طبقات اجتماعی و اقتصادی متعددی را ایجاد نمود و باعث شد میان طبقات اختلاف و اصطکاک ظهور کند. در بسیاری از مواقع، اختلافات از طریق سازماندهی و تشکلهای کارگری از یک طرف و ایفای نقش دولت و طبقه بورژوازی از طرف دیگر، ضرورت گفت‌وگو و تعامل را فراهم آورد. هرچند تکامل اندیشه سندیکاهای کارگری همیشه با روابط صلح‌آمیز همراه نبوده ولی منافع قابل توجه کار کردن و طبقه تولیدکننده، فضای انعطاف‌پذیری، فهم متقابل و اهمیت مذاکره برای رفع اختلاف را به وجود آورده است. با پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی، استفاده از قدرت فکر و ایجاد تشکل برای اخذ امتیاز اهمیت قابل توجهی یافت. این‌گونه روابط میان طبقات در گذشته وجود نداشت و فرآیندهای تولید و ماهیت زندگی به مراتب ساده‌تر بود. در شرایط جدید لازم می‌بود که انسانها از فکر خود بیشتر استفاده کنند. اگر اصطکاک و اختلاف میان طبقات ظهور پیدا نمی‌کرد دلیلی برای بارور شدن حقوق شهروندی و نهادینه شدن حقوق کارمندان و کارگران ایجاد نمی‌شد. در پرتو انقلاب صنعتی، افراد و شرکتها با هم رقابت می‌کردند و برای نخستین بار بود که مبانی رقابت مبتنی بر فکر و نوآوری و تولید جدید و عموماً شناخت پیچیده از محیط بیرونی بود. رقابت نشأت گرفته از فکر ضرورت یادگیری از دیگران و دقت در تصمیم و عمق در شناخت را فراهم آورد. شهروندان و تشکیلات تولیدی به جای آنکه دیگران را تخریب کنند مجبور شدند با آنها رقابت کنند و فضایی به نام بازار و محیط باز

اجتماعی، محل تلاطم و کوران اندیشه و فکر و انتخاب آنان گردید.

علاقه به رشد و تحرک خارج از فضاهاى دولتی در میان طیف وسیعی از تولیدکنندگان، بانکداران، تجار و صنعت‌گران به ساخت ویژه‌ای از جامعه طی قرون نوزده و بیست تبدیل شد. نامحدود بودن دامنه‌های تولید ثروت و رشد اقتصادی و حتی نوآوری، نظام اجتماعی و حقوقی نوینی را به وجود آورد. گسترش رسانه‌ها، نظام آموزشی و انجمنها و تشکلهای موجبات فهم و شناخت عمیق از محیط و ضرورت تعامل و هماهنگی با نیروها و جریانهای دیگر را فراهم آورد. افزایش درآمد، خواسته‌های انسانها را وسیع‌تر نمود و علاقه به اکتشاف و پیشرفت، طیفی از صنایع و مؤسسات جدید مانند توریسم و اختراعات بنیادی مانند اتومبیل، برق و هواپیما را به دنبال آورد. محور عموم این تحولات، افزایش ثروت نه صرفاً به معنای پول و درآمد بلکه به معنای نوآوری، رشد، تحرک، جهان‌مداری و اکتشاف میدانهای جدید زندگی و تنوع بود. کانون این تحولات در ترویج آزادی بشر خارج از الزامات و فشارهای نهاد دولت بود. رشد جامعه مدنی در قرون نوزده و بیست در شرایطی تحقق یافت که نهاد دولت نه به عنوان یک سازمان مسلط بر فکر و انتخاب و ثروت شهروندان بلکه تشکیلاتی جهت دفاع از حقوق آنها ظهور نمود. در واقع میان نزول دولت به یک نهاد نظارتی و حقوقی و رشد جامعه مدنی به عنوان تعامل میان افراد و مؤسسات رابطه مستقیمی وجود دارد. رشد اندیشه تولید ثروت بسیاری از نزاعهای طولانی جامعه اروپایی مانند نزاعهای مذهبی، نزاع درون دربار و طبقات اریستوکراسی و صاحبان زمین را به حاشیه راند و همه را مجبور به تعامل کرد. بحث کانونی آدام اسمیت که انگیزه تولید ثروت و قدرت (خارج از نهاد دولت) نمونه رقیب و مشابه تاریخی ندارد طی قرون هجدهم تا بیستم در اروپا و سپس شمال آمریکا و ژاپن به وضوح خود را نشان داد. حمایت دولت از حقوق شهروندان چه صاحبان سرمایه و چه نیروی کار و ایفای نقش میانجی در حل و فصل اختلافات این دو نهاد خود از ظهور بنیانهای نوین حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات در دوره جدید است.

از این‌رو، بحث مدنیت و تعامل صلح‌آمیز در جهان مملو از تضاد و تناقض خود یک محصول است. مدنیت نتیجه فرآیندهای متوسل شدن به گفت‌وگو و مصالحه در روابط تناقض‌آمیز اجتماعی است. برینگتون مور، داگلاس نورث و رابرت توماس عموماً میان ظهور سرمایه‌داری و سپس دموکراسی رابطه‌ای مستقیم برقرار کرده‌اند. تحولات شوروی نشان داد که ایدئولوژی ایجاد شکاف می‌کند در حالی که تولید ثروت و نوآوری از آنجا که با طبع بشر سازگاری دارد زمینه‌ساز تعامل و اجماع نظر و اشتراک منافع شده است. فکر، فن‌آوری، نوآوری و حفظ و بسط ثروت، انسانها را محاسبه‌گر می‌کند و به منافع خود در محیطی که زندگی می‌کند توجه می‌کند و مجبور می‌شود که میان منافع خود و منافع محیط بیرونی اعم از افراد، زیرمجموعه‌ها، جامعه و دولت، مصالحه ایجاد کند. هنگامی که مبنای وجودی جامعه بر ثروت استوار می‌شود، ساختاری به وجود می‌آید که همه مجبور می‌شوند در ثبات آن اهتمام ورزند زیرا که نظمی ظهور کرده که در سایه ثبات می‌تواند رشد تدریجی داشته باشد. از این‌رو، دیپلماسی و مذاکرات طولانی ضرورت پیدا می‌کند.

مالکیت خصوصی مهم‌ترین تحولی بود که در قرون اخیر اتفاق افتاد. مالکیت خصوصی و ثروت به نام فرد به جای دولت، ژنی را در افراد به وجود آورد تا با قرارداد و متن و ضوابط و قواعد با یکدیگر تعامل داشته باشند. زور پادشاه و دست‌نشانده‌های او دیگر نقشی اندک در رویارویی میان جامعه و دولت ایفا می‌نمود و به جای آن نظام حقوقی رشد نمود. از آن مهم‌تر، اندیشه و نظم «جامعه قانون» شکل گرفت. تولید ثروت نمی‌توانست در ابهام صورت پذیرد. تولید ثروت و حفظ ثروت هر روز نیازمند شفافیت در روابط انسانی و نظام اجتماعی به ویژه روابط میان دولت و جامعه بود. تولید ثروت، جایگاه افراد را در هرم اجتماعی مشخص نمود. سرکوب انسانها در نظام فئودالی و بردگی طولانی بشر حداقل در جوامع قاعده‌مند پایان پذیرفت. حقوق زنان نیز در عرصه تولید و حفظ ثروت گسترش پیدا کرد و ارزش انسان به توانایی و قابلیت‌های فکری و تخصصی او محصور شد تا به جنسیت او.

هرچند در تکامل این روندها هنوز راه طولانی وجود دارد ولی نسبت به وضعیتی که در گذشته بود، انسان امروز به مراتب قاعده‌مندتر، انسانی‌تر و مدنی‌تر زندگی می‌کند. حتی در ایران عصر قاجار کافی بود که صاحبان زمین با دربار هماهنگ می‌بودند تا حقوق مردم را پایمال کنند. زندگی شهری خود از عوامل جدی قاعده‌مند شدن روابط انسانی شد که به نوبه خود نتیجه صنعتی شدن و تولید ثروت است. در قرون وسطی، روابط اجتماعی مبتنی بر زور و در فضایی آکنده با ابهام بود ولی در عصر جدید، تولید ثروت نمی‌توانست با ابهام مدیریت شود. قانون، ابهام را از میان برداشت و در تعامل انسانها، قاعده جای زور را گرفت و نظام حکومت ملی، قاعده را اجرا کرد. از این طریق ضرورت حقوقی تفکیک قوا و استقلال قوه قضائیه در کشور ما اهمیت پیدا کرد تا حقوق افراد و سازمانها محترم شمرده شده و در صورت نیاز از آنها دفاع شود.

مفهوم بازار از بنیادی‌ترین تحولات عصر جدید برای قاعده‌مند کردن افکار، عملکرد و رفتار انسانها بوده است. چه در بخش کشاورزی و چه در بخش صنعتی و در نهایت در قرن بیستم در بخش خدمات، محرکه بازار و حضور در بازار و اخذ سهم از بازار و افزایش سطح سهم بازار زمینه‌ساز قاعده‌مند کردن رقابت میان نهادهای اقتصادی و خدماتی شده است. هر جا که جوامع آزادتر شدند، اقتصاد بیشتر رشد کرد و در کشوری که دولت در حاشیه نظارتی و میانجی‌گری تضادهای اجتماعی قرار گرفت، ثروت بیشتری تولید شد. مستقل از فشارهای دولتی، فرهنگی و خانوادگی، شهروندان در پی انجام کارها با روشهای جدید شدند و باعث رشد شدند. میان ضدیت و رشد اقتصادی، آزادیهای مدنی، نقش محوری دولت و گسترش بازارها، شبکه‌ای منطقی و قابل اتکایی به وجود آمد. این شبکه نیاز به شناخت عمیق و مدیریت حقوقی و فکری داشت که تنها در سایه فهم متقابل، روشهای صلح‌آمیز، رعایت حقوق رقبا و قانون‌مداری امکان‌پذیر بود. شناخت خطی تحولات اقتصادی در چهار قرن گذشته حاکی از این روند است که عموم لوازم رشد اقتصادی در اختیار گرفته شده است تا آنکه ثروت افزایش یابد. ایجاد نظام مستقل حکومت ملی و رقابت کشورها در امر

تجارت و باز کردن نظامهای اقتصادی به یکدیگر تسهیل کننده حفظ و تولید ثروت بوده است و هر جا ثروت تولید شد، قاعده‌مندی نیز افزایش پیدا کرده است.

اگر تجارت در سطح بین‌المللی و دسترسی به مواد خام در اقصی نقاط جهان نمی‌بود، انقلاب صنعتی صورت نمی‌پذیرفت. ماهیت افزایش ثروت به گونه‌ای بود که نمی‌توانست در جغرافیایی محدود بماند. چگونه می‌توان انرژی ویلیام دارسی و گروه او را نزدیک به یک قرن پیش در منطقه مسجد سلیمان جهت اکتشاف نفت را توجیه کرد؟ ایرانی‌ها، چینی‌ها، هندی‌ها و یمنی‌ها برای قرن‌ها تجارت کرده بودند ولی کار دارسی در مسجد سلیمان و ادیسون در آمریکا از نوعی دیگر بود و با فن‌آوری و تکنیک سروکار داشت و تولید ثروت از طریق فکر و نوآوری بود. اگر اندیشه تولید ثروت جهانی نمی‌شد، بحث مدنیت و تعامل و گفت‌وگو و حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات و در کل تفکر مصالحه و کنار آمدن با اختلافات و تضاد و تناقض نیز جنبه عمومی به خود نمی‌گرفت. اندیشه تولید ثروت، فرهنگ مدنیت را نیز به کره جنوبی، سنگاپور، برزیل و چین برد. از این رو، میان رشد داخلی و فعالیت بین‌المللی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. با توجه به اینکه در قرون نوزده و بیست، میان کشورهای صنعتی رقابتی نه‌تنها در سطوح داخلی بلکه در سطح بین‌المللی وجود داشت، توجه دولت‌ها و بخش خصوصی به تولید فن‌آوری برای افزایش قدرت ملی و ثروت عمومی ارتقاء پیدا نمود. نتیجه این بحث این است که رقابت اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی سبب بارور شدن نظامهای اجتماعی و مدنی در درون کشورها شد. دولت‌ها مجبور شدند تا در چارچوب داخلی خود، با کار حقوقی و قانونی، جامعه‌ای قاعده‌مند بنا کنند تا بتوانند با دیگر کشورها و شرکتهای رقابت کنند. گسترش سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای نیز خارج از این قاعده نیست. ضرورت چارچوب‌سازی برای فعالیت اقتصادی، ابعاد دیگر زندگی و مدیریت سیاسی و اجتماعی را نیز قاعده‌مند نمود.

تولید ثروت در قرن هجدهم تا بدانجا عمومی شد که در اوایل قرن نوزده، انسان جهان صنعتی در عرصه تولید فکر و ثروت به آزادیهای قابل توجهی دست یافته بود.

اگر از مبانی نظری مدنیت، فردگرایی مثبت را در نظر گیریم، در این دوره، فردگرایی رشد کرده و در اواسط قرن نوزده غرب، فرد غربی از خود می‌توانست تعریفی مستقل از دولت داشته باشد. عمده اختراعات مادر در نیمه دوم قرن نوزده پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که این تحول عظیم با رشد فردگرایی و حداقل آزادی اندیشه علمی و اقتصادی تقارن دارد. در سال ۱۸۳۲، فقط ۱/۸ درصد مردم انگلستان حق شرکت در انتخابات داشتند. در سال ۱۸۸۴، دوازده درصد مردم حق رأی داشتند و در نهایت در سال ۱۹۳۰ بود که هر شهروندی اعم از زن و مرد، در هر موقعیت اجتماعی و اقتصادی حق رأی پیدا کرد. به عبارت دیگر، آزادی فردی در عرصه علم و تولید ثروت دو قرن زودتر از آزادی سیاسی به وجود آمد. حتی در آمریکا در سال ۱۸۲۴ و ۴۸ سال پس از استقلال، تنها ۵ درصد مردم حق مشارکت سیاسی داشتند. زنان در سال ۱۹۲۰ و سیاهپوستان تنها در سال ۱۹۶۰ حق شهروندی به معنای سیاسی آن پیدا کردند. در قرن نوزده و یک قرن قبل از ظهور لیبرال دموکراسی، طیفی از شرکتهای خصوصی، دانشگاههای خصوصی و انجمنهای خصوصی بدون دخالت دولت در آمریکا، انگلستان و بخشهایی از شمال و جنوب اروپا به وجود آمد. در واقع جامعه مدنی در اروپا و آمریکا قبل از تحقق دموکراسی ایجاد شده بود. جامعه مدنی در واقع نتیجه چند قرن فعالیت بخش خصوصی بود که نیاز به جامعه‌ای قاعده‌مند، باثبات و حقوقی بود تا فعالیت خود را چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی استمرار بخشد. در مقام مقایسه با بقیه کشورها، کشورهای صنعتی از آزادی فردی و تعامل منطقی در درون خود برخوردار بودند. هرچند مدنیت داخلی این کشورها از قرن نوزده آغاز شده بود و غرب در داخل خود با نظام قانونی عمل می‌کرد اما در صحنه بین‌المللی این‌گونه نبود و در بسیاری از مواقع دخالت سیاسی دولت‌های غربی برای دفاع از منافع بخش خصوصی در تأمین مواد خام و سهم بازار به ضرر منافع ملی کشورهای غیرغربی و مردم آنها می‌شد.

تحولات مالزی، کره جنوبی، ترکیه، تایوان و تایلند و به تدریج چین حاکی از این

واقعیت است که با آزادسازی اقتصادی، دفاع از حاکمیت و کار اقتصادی با محیط بین‌المللی، فضاهاى جدیدی برای فردیت، آرامش اجتماعى، ثبات سیاسى و حل و فصل تنشها و تضادها از طریق مصالحه و گفت‌وگو را فراهم آورده است. هنگامى که مردم مسئول معاش خود مى‌شوند، دولت مجبور است شرایط را به نوعى سامان دهد تا به نفع تولیدکنندگان ثروت باشند، تولیدکننده ثروت، سرمایه را به کار مى‌گیرد، اشتغال ایجاد مى‌کند، نوآوری خلق مى‌کند، رقابت مى‌کند و ارزش افزوده ایجاد مى‌کند. هنگامى که هزاران بنگاه در پی چنین اقداماتى باشند، جامعه از تصدى‌گرى دولت آزاد مى‌شود و با استقلال فکر و اندیشه در پی مدیریت زندگى خود خواهد بود. در چنین ساختارى، دولت و جامعه منافع مشترک پیدا مى‌کنند و در بیان و کلام و عمل و تعامل و سیاست خارجى به گونه‌ای عمل مى‌کنند که به نفع تولید ثروت و حفظ نظمی باشد که در آن ثروت افزایش مى‌یابد. در کشوری مانند امارات متحده عربى که به گفته مقامات آن چهل سال پیش یک سانتى‌متر آسفالت در آن نبود هم‌اکنون قانون مدنى و مناظره عمومى برای حل و فصل مسایل آن وجود دارد. به واسطه ثروتى که در امارات تولید شده و حفظ و بسط آن اولویت پیدا کرده است، قوه قضائیه این کشور از استقلال قابل توجهى نسبت به قوه مجریه آن برخوردار است. در این راستا، تفکیک قوا زمانى اهمیت پیدا مى‌کند که دفاع از مالکیت فردى پایه ارزش افزوده اقتصادى باشد. هر جا که ثروت‌یابى مبنا بوده، نهاد دولت به سوى حل و فصل مشکل حرکت کرده است. در حالى که در بسیاری از کشورهای آفریقایی در عرصه سیاست بودن نوعى رانت و لذت فردى محسوب مى‌شود در ترکیه، سمت سیاسى نوعى مسئولیت اجتماعى است زیرا که جامعه از دولت ثروتمندتر است و دولت وظیفه حراست از حریم ثروت را دارد تا آنکه جامعه بهتر زندگى کند، زندگى او کیفیت داشته باشد و با حل و فصل مسائل بدیهى زندگى به فرهنگ و ادبیات و هنر و رشد شخصى و در نهایت اعتبار ملی و بین‌المللى رو آورد.

دستاورد

مدنیت یک جامعه در حل و فصل صلح‌آمیز، قانونی و منطقی نزاعها، تفاوتها و اختلافات است. تحقق چنین سطح از مدنیت نه تنها محتاج نهادهای متعدد و مکمل قانونی بلکه نیازمند شهروندانی آگاه و رشد یافته و عبور کرده از مراحل غریزی رفتار است. اما این دو وجه در شرایطی به مرحله عمل می‌رسد که در جغرافیای ذهنی شهروندان یک جامعه، حس و منطق تعلق خاطر به دیگران به وجود آمده باشد. افراد نمی‌توانند بدون همکاری دیگران و قالب قانونی یک کشور به اهداف خود دست یابند. پدیده تشکیل حکومت ملی در طی قرون هجده و نوزدهم و تکامل آن در قرن بیستم، چنین فرآیندی را به جود آورد و مردم را رقابتی و دولت را ناظر بر نظام قانونی و حقوقی نمود. اما محرکه و موتور این تحولات خطی و تکاملی، پدیده ثروت ملی و حمایت قانونی از مالکیت خصوصی و افزایش ثروت بود. ثروتی که بدون رانت و ارتباطات و اتصالات سیاسی به دست آمده باشد، عقلانیت می‌آورد. ثروتی که برای آن زحمت کشیده شده باشد، با پشتوانه اندیشه و فکر و خلاقیت و نوآوری تحقق پیدا کرده باشد، لایه‌های جدیدی از نوآوری را به ارمغان می‌آورد. لفظ کارآفرینی که متعارف‌ترین آن entrepreneurship است به همین معناست یعنی شخص و نهادی که از طریق زحمت و فکر و به ویژه فن‌آوری، ثروت و ارزش افزوده تولید کند. در جوامعی که چنین فضا و ساختاری برای فعالیت خصوصی داشته باشد و صدها و هزاران نفر و بنگاه با این قواعد عمل کنند، محیط حل و فصل قانونی، حقوقی، منطقی و فرآیندی حل و فصل اختلافات رشد می‌کند و جایگزین زور، دولت‌سالاری، روابط ارباب - رعیتی و بزرگ منشی می‌شود. دولت در این مجموعه به میانجی منصفی میان منافع متعدد و متضاد جامعه تبدیل می‌شود و توازن نیروهای اجتماعی را فراهم می‌آورد. در این راستا، مدنیت نتیجه ساختارهای تکامل یافته اقتصاد خصوصی است که با آزادی و قواعد بازی پذیرفته شده از طریق نوآوری، تولید ثروت می‌کند. ❖

منابع:

Niall Ferguson, *Empire*, New York: Penguin Books, 2003.

Francis Fukuyama, *Trust*, New York: The Free Press, 1995.

Allan Greenspon, *The Age of Turbulence*, New York: Penguin Books, 2007.

Thomas Janoski, *Citizenship and Civil Society*, Cambridge: Cambridge University Press, 1998.

David Landes, *The Unbound Prometheus*, Cambridge: Cambridge University Press, 1969.

Fareed Zakaria, *The Future of Freedom*, New York: W. W. Norton & Company, 2003.